

صهیونیسم، ناجی قلابی



النکبه ۱۹۴۸: اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین خویش

Lance Selfa

مترجم: خ. طه‌وری

تارنگاشت عدالت

بهار ۱۳۸۷

مقدمه مترجم:

در این روزها اسرائیل ۶۰-مین سالگرد تأسیس کشور را جشن می‌گیرد. مردم بی‌پناه فلسطین که مخارج تأسیس این کشور را به گردن دارند، هیچ دلیلی برای شادی و سرور نمی‌بینند. برعکس! روزی نیست که مردم نوار غزه شاهد عملیات تخریبی جنگنده‌های نظامی نیروی هوایی اسرائیل، تانک‌ها و بولدوزرهای مسلح و گروه‌های آدم‌کش اسرائیلی نباشند. ۱,۵ میلیون نفر مردم غزه به گروگان دولت تروریستی اسرائیل درآمده‌اند. آن‌ها نه به اندازه کافی آب دارند، نه برق، نه غذا و نه دارو. اکثر مردم این منطقه بیکارند و وابسته به کمک‌های ناچیز سازمان ملل متحد، که آن را هم اسرائیل از توزیعش جلوگیری به عمل می‌آورد و یا به عقب می‌افکند.

اسرائیل این عملیات را واکنشی نسبت به عملیات «تروریستی» گروه‌های فلسطینی در قبال مثلاً شهرک «زدروت» قلمداد می‌کند که در آن طی ۷ سال گذشته ۱۳ نفر اسرائیلی قربانی اصابت موشک‌های فلسطینی گردیده‌اند. هرچند که حمله به نیروهای غیرنظامی از هر سو که باشد باید محکوم گردد، ولی این قصاص هیچ تناسبی با آن کشتاری که اسرائیل همه روزه اعمال می‌دارد و قتل ۱۳ نفر در روز یک مسأله عادی گردیده است، ندارد.

نه، حمله به نیروهای غیرنظامی و کشتار مردم بی‌دفاع واکنش به عملیات «تروریستی» نیروهای فلسطینی نیست، بلکه بخشی از یک طرح و برنامه است که اسرائیل از بدو تأسیس خود تاکنون بلاانقطاع اجرا کرده و هدفش ایجاد ترس و رعب و نتیجتاً تخلیه مناطق توسط اعراب فلسطینی و بدین وسیله توسعه سرزمین‌های اشغالی است.

اسرائیل با وجود تفوق نظامی عظیم خود چه در آب، هوا و خشکی - حال بمب‌های اتمی وی که به جای خود - هنوز افسانه مظلوم بودن خود را عنوان می‌کند و از آن‌هایی که خود استقلال و حق حیاتشان را مورد سؤال قرار داده، خواستار به رسمیت شناختن اسرائیل است.

نوشتار «صهیونیسم، ناجی قلبی» که در بخش کتاب «تارنگاشت عدالت» انتشار یافته است، گوشه‌ای از روند پیدایش صهیونیسم تا تأسیس اسرائیل و پس از آن تصرف سرزمین‌های مردم فلسطین به کمک اعراب، خشونت و قتل و کشتار و بسط کشور «مظلوم» اسرائیل را به نمایش می‌گذارد.

صهیونیسم، ناجی قلبی

۶۰ سال پیش نخست‌وزیر اسرائیل «داوید بن‌گوریون» تأسیس کشور اسرائیل را اعلام کرد. بلافاصله پس از آن کماندوهای مسلح یهود در منطقه فلسطین مشغول به کاری شدند که اسرائیل آن را «جنگ برای استقلال» نامید. پس از آن که کشور نوپا در سال ۱۹۴۹ با مصر، ماوراء اردن و سوریه قرارداد آتش‌بس منعقد نمود، ۷۵۰ هزار فلسطینی از میهن خود، که اکنون توسط ارتش صهیونیستی-یهودی کنترل می‌شد، مجبور به فرار شدند. تأسیس کشور اسرائیل اوج سازوکار ۵۰ ساله صهیونیست‌های سیاسی برای استقرار یک کشور یهود بود.

صهیونیست‌ها مدعی بودند که آن‌ها طلایه‌دار آن «رهایی ملی» هستند که یهودیان همه جهان با اشتیاق در انتظار آنند. اما اگر صهیونیسم جنبشی برای رهایی ملی بود، با کلیه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی دیگر تفاوت داشت. این «جنبش رهایی‌بخش» به جای آن که خود را از امپریالیسم برهاند، فعالانه به دنبال جلب پشتیبانی قدرت‌های امپریالیستی بود. به جای آن که برای آزادی حق مردم فلسطین (که اکثراً عرب بودند) در انتخاب سرنوشت خویش مبارزه کند، آن‌ها را از سرزمین خود بیرون راند. و به جای آن که جنبش وسیعی برای مبارزه علیه سرکوب و تضییق ملی برپا سازد، صهیونیسم نتوانست تا قبل از جنگ دوم جهانی در بخش عمده حیات خود به بیش از ابعاد یک فرقه رشد یابد.

بدون شک وقایع تاریخی قلب شده و وراچی‌های ایدئولوژیکی مراسم ۶۰-مین سالگرد تأسیس اسرائیل را همراهی خواهد کرد. این را می‌توان فهمید و قابل درک است چون تاریخ واقعی صهیونیسم و اسرائیل دارای ترازنامه بسیار کثیفی می‌باشد.

صهیونیسم چیست؟

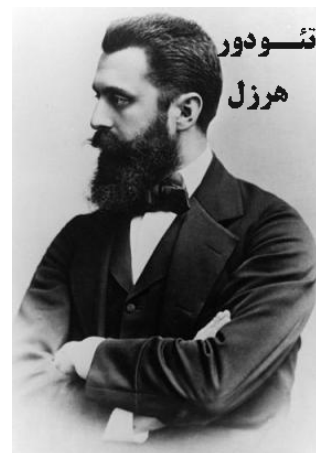
صهیونیسم سیاسی، دیدگاهی که عدم سازش‌پذیری مابین یهودیان و غیریهودیان را تبلیغ می‌کند، در واکنش به تشدید راسیسم ضد یهود (آنتی سمیتیسم) در اواخر قرن ۱۹ در اروپا پدید آمد و خواستار اکسدوس وسیع یهودیان به یک کشور عقب‌افتاده بود تا در آنجا یک دولت یهود تأسیس نماید. پیدایش احزاب علناً ضدیهود در اروپا امید بسیاری از یهودیان طبقه متوسط را به این که می‌توان در یک جامعه غیر یهود ذوب شد، از میان برد. در امپراتوری روسیه یهودیان که بخش اعظم یهودیان جهان را تشکیل می‌دادند، قربانی گذار از جامعه فئودالی به اقتصاد سرمایه‌داری گشتند. هنگامی که سیستم قدیمی متلاشی شد، یهودیان نقش کلاسیک خود در صرافیه و

مدیریت تجارت در جامعه فئودالی را از دست دادند. اکنون صنعتگران و تجار یهودی خود را با رقبای غیریهود روبرو می‌دیدند. در این اسثنا سرمایه‌داری صنایع دستی را از بین می‌برد و صنعتگران و پیشه‌وران را به کارگران مزدبگیر تبدیل می‌کرد. این دو روند، یعنی تلاشی اقتصاد فئودالی و از بین رفتن پیشه‌وری در مدتی کم‌تر از ۵۰ سال طبقه کارگر یهود بسیار عظیمی را در شرق اروپا به وجود آورد.

این تحول بسیار عمیق در موقعیت اجتماعی یهودیان، میلیون‌ها نفر از آنها را به مهاجرت از اروپای شرقی واداشت. آنها که ماندگار شدند کراراً با پوگروم و یهودی‌کشی روبرو گردیدند. این پوگروم‌ها علیه یهودیان توسط پلیس تزاری تحریک می‌شد که از آنتی سمیتیسم فرارونده در بین طبقه متوسط غیریهود استفاده می‌کرد تا بین طبقه کارگر یهودی و همکاران غیریهود آنها تفرقه افکند.

جو مملو از بی‌چارگی و سرکوب در بین مردم یهود واکنش‌های متفاوتی، از جمله ناسیونالیسم رشدیابنده را به وجود آورد. «ناتان واین اشتوک» تکیه می‌کند: «ناسیونالیسم یهودی به ویژه نوع صهیونیستی آن برنامه کاملاً نوینی ارائه می‌داد که ریشه در شرایط سیاسی-اجتماعی سده ۱۹ در اروپای شرقی داشت». از صدها سال قبل، تصور بازگشت به «صهیون» («سرزمین مقدس» در فلسطین) مقام مهمی را در دین موسوی دارا بود ولی تا آن لحظه این اعتقاد هیچ مفهوم سیاسی نداشت. این جمله که در طی جشن «پساح» (جشنی است به مناسبت آزادی قوم یهود از برده‌داری فرعون) سنتاً مورد استفاده قرار می‌گیرد: «سال دیگر در بیت‌المقدس» به هیچ‌وجه به معنی درد فراق تأسیس یک دولت یهودی با «پایتخت همیشگی» در آنجا نبود. در اواخر قرن ۱۸ زوار یهودی به فلسطین سفر می‌کردند تا که در آنجا حوزه‌های دینی خود را به وجود آورند و نه این که اقدام به تأسیس یک کشور کنند. ولی صهیونیسم سیاسی درست همین هدف را دنبال می‌کرد.

«کشور یهود» قدرت‌مندترین تعبیر صهیونیسم سیاسی بود که در سال ۱۸۹۶ توسط یک ژورنالیست اتریشی-یهودی به نام «تئودور هرزل» که بعدها به نام «پدر» صهیونیسم سیاسی شهرت یافت، فرموله شد. «هرزل» که دنیادیده بود، محاکمه «آلفرد درایفوس» - یک سرگرد توپخانه ارتش فرانسه را که در سال ۱۸۹۴ مقامات ارتش در پاریس به جرم جاسوسی به دادگاه کشانده بود، تفسیر کرد. قضیه درایفوس به نحو هراس‌انگیزی آنتی سمیتیسم کلیشه‌وار



تئودور

هرزل

مقامات فرانسوی را برملا کرد و از طرف دیگر سازوکار بین‌المللی علیه نژادپرستی را تقویت نمود که به نحو مؤثری توسط ژورنالیست و نویسنده غیریهود، امیل زولا رهبری می‌شد. فشار توده‌ها که جنبش سوسیالیستی در سازماندهی آن‌ها نقش مهمی ایفا کرد، سرانجام دولت فرانسه را مجبور ساخت تا دریفوس را تبرئه کند. بعدها دادگاه در مورد حکم وی «تخفیف» قایل شده و محکومیت وی را کاهش داد. اعتراضات علیه محاکمه درایفوس نیروهای دست راستی و مؤسساتی چون ارتش و کلیسای کاتولیک را که مسبب اصلی دامن زدن به آنتی سمیتیسم بودند، تحت فشار شدیدی قرار داد. مورد درایفوس را می‌توان نمونه‌ای برای وحدت یهودیان و غیریهودیان در مبارزه علیه آنتی سمیتیسم به حساب آورد. اما «هرزل» این کار را نکرد. با نگاه به گذشته وی در دفتر خاطرات خود نوشت: «در پاریس (...) به برخورد راحت‌تری نسبت به آنتی سمیتیسم دست یافتم زیرا آن را از نظر تاریخی درک کرده و مورد بخشایش قرار دادم. از طرف دیگر دریافتم که مبارزه علیه آنتی سمیتیسم چه کوشش عبثی است.»



آلفرد
درایفوس

"عذرخواهی" «هرزل» در مورد آنتی سمیتیسم متجلی این اعتقاد اساسی صهیونیسم است که غیریهودیان همگی آنتی سمیت هستند. «لئو پینسکر» یک صهیونیست هم‌دوره «هرزل» نوشت: آنتی سمیتیسم «مانند یک معلولیت روانی است. این معلولیت بسیار بزرگ است و از ۲۰۰۰ سال پیش تا به حال غیرقابل درمان بوده». وقتی که یهودیان کوشش کردند تا

در یک جامعه عمدتاً غیریهود ذوب گردند، پیگرد و مرگ نصیبشان شد و لذا تنها راه‌حل «مشکل یهودیان» جدایی مردم یهود از مردم غیریهود است. و از اینجا نتیجه گرفته می‌شد که تنها یک کشور یهود می‌تواند در مقابل پیگرد و مرگ بندر ایمنی برای یهودیان باشد. در این نکته صهیونیست‌ها و آنتی سمیت‌ها هر دو متفق‌القول بودند. هر دو اعتقاد داشتند که یهودیان یک عنصر «غریب» در جامعه غیریهودند. و هر دو معتقد بودند که جوامع غیریهود بدون یهودیان وضعیت بهتری خواهد داشت.

در سال ۱۸۹۷ «هرزل» در شهر بازل در سوئیس اولین کنگره صهیونیست‌ها را ترتیب داد. ۲۰ نماینده از ۱۷ کشور مختلف ایجاد یک سازمان جهانی صهیونیستی، برای فراهم ساختن سازوکار «یک سرزمینی میهنی را در فلسطین، که مورد تأیید انظار عمومی و قوانین حقوقی باشد»، مورد تأیید قرار دادند. بعدها «هرزل» با فروتنی کامل

ادعا کرد: «اگر بخواهم کنگره بازل را در یک جمله خلاصه کنم، باید بگویم: در بازل من کشور یهودیان را به وجود آوردم». ولی اکنون «هرزل» در ساختمان کشور یهود در فلسطین با مشکل روبرو بود. و آن این که تنها تعداد بسیار قلیلی از یهودیان به این نقشه علاقه نشان می‌دادند. در بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۹ تقریباً ۴ میلیون یهودی از روسیه، اتریش، مجارستان، لهستان، رومانی و دیگر کشورها مهاجرت کردند. تنها ۱۲۰ هزار نفر از آنها به فلسطین رفتند. بیش از ۳ میلیون نفر آنها به ایالات متحده آمریکا و کانادا مهاجرت کردند. اگر در سال ۱۹۱۴ در کل آمریکا فقط ۱۲ هزار نفر یهودی عضو سازمان صهیونیستی بودند، به همان اندازه و آن هم تنها در بخش سلفای شرقی نیویورک در مانهاتان کارگران یهودی عضو حزب سوسیالیست بودند.

سوسیالیسم و مبارزه علیه آنتی سمیتیسیم

اما برخلاف «هرزل» سوسیالیست‌ها از یهودیان مورد پیگرد دفاع می‌کردند. سوسیالیست‌ها راسیسم ضدیهود را برای جنبش کارگری سم مهلکی می‌دانستند. در این زمان رهبر سوسیال دمکرات‌های آلمان، آگوست بیل، آنتی سمیتیسیم را به عنوان «سوسیالیسم ابلهان» محکوم کرد، زیرا که کارگران را از دشمن اصلی خود که سرمایه‌داری است منحرف کرده و به سوی «مقصرین» که یهودیان باشند، هدایت می‌کند. یک سوسیال دمکرات مشهور دیگر یعنی کارل کائوتسکی استدلال می‌کرد که تقسیم مردم یهود به طبقات، به معنی ارتباط غیرقابل حذف وضعیت یهودیان با تمامی جنبش کارگری است. ارتباط مبارزه علیه آنتی سمیتیسیم و برای کسب قدرت کارگران راهی شد که مارکسیسم را با ضد راسیسم ارتباط داد. چون سوسیالیست‌ها بر لزوم مبارزه علیه آنتی سمیتیسیم به ویژه در کشورهایی که اغلب یهودیان در آنجا زندگی می‌کنند تکیه کردند؛ جنبش سوسیالیستی توانست تعداد زیادی از یهودیان را به سمت خود جلب کند.



بسیاری از یهودیان به عنوان مؤسس، رهبر و یا کادر احزاب سوسیال دمکرات در اروپا نقش بزرگی ایفا کردند. کنت ویتته، وزیر دارایی تزار روسی در مقابل «هرزل» گلایه می‌کرد که «یهودیان ۵۰ درصد اعضای احزاب انقلابی را تشکیل می‌دهند»، در حالی که آنها در امپراتوری روسیه فقط ۵٪ جمعیت روسیه اند. یکی از احزابی که نفرت ویتته را به سوی خود جلب کرده بود اتحادیه عمومی کارگری یهودیان بود. در سال ۱۸۹۷، یعنی در همان سالی که «هرزل» کنگره صهیونیست‌ها را برپا کرد، این سازمان اولین سازمان توده‌ای سوسیالیستی در

روسیه شد. این سازمان با خواست‌های صهیونیستی مبنی بر تأسیس یک کشور یهود به سختی به مقابله پرداخت. این سازمان در دهه‌های بعدی رفته‌رفته در بین کارگران یهودی رشد کرد و اعضای آن در دوران انقلاب ۱۹۰۵ به ۴۰ هزار نفر رسید. در دوران انقلابی، سوسیالیست‌های یهودی، چه از اتحادیه عمومی کارگری یهودیان (بوند) و چه از احزاب سوسیالیستی دیگر رهبری طبقه کارگر و سازمان‌های محلی مناطق یهودی‌نشین را به عهده گرفتند.



تروتسکی

گرچه که این سازمان مخالف صهیونیسم سیاسی بود اما خود نیز به ناسیونالیسم یهود گرایش داشت. به همین دلیل لنین و دیگر انقلابیون روس به پلمیک بسیار شدید با رهبران این سازمان برخاستند. در کنفرانس مؤسسان حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (SDAPR) در سال ۱۹۰۳ رهبران بوند خواستار حق رسمی نمایندگی کارگران یهود در درون جنبش سوسیالیستی روسیه شدند. لنین و سوسیالیست‌های معروف یهودی، مثل مارتف و تروتسکی با بوند به

مخالفت پرداختند. لنین استدلال می‌کرد، بوند «هنگامی که که انفراد یهودیان را توجیه می‌کند و برای ملت یهودی تبلیغ می‌نماید»، اشتباه عمل می‌کند. لنین نوشت وظیفه سوسیالیست‌ها «محصور کردن خود در پیله ناسیونالیستی نیست، بلکه وحدت کارگران همه ملت‌ها می‌باشد». «پرچم ما نه شعار «فرهنگ ملی»، بلکه «فرهنگ بین‌الملل» را با خود حمل می‌کند». «بوند» در رأی‌گیری برای نمایندگی کارگران یهود آرای لازم را به دست نیاورد و پس از آن SDAPR را ترک کرد.

در سال ۱۹۱۷ انقلاب اکتبر نشان داد که سیاست کاربردی سوسیالیستی برای رهایی یهودیان در عمل چگونه است. در کشوری که تزار و نوچه‌گانش از آنتی سمیتسم برای افتراق طبقه کارگر استفاده می‌کردند، کارگران روسیه بلشویک‌های یهودی مثل تروتسکی، زینوویف، کامنف و سوردلو را در مناصب رهبری انتخاب می‌نمودند. انقلاب آزادی دین را مقدور ساخت و محدودیت‌های تزاری برای تعلیم و تربیت و محل سکونت یهودیان را از میان برداشت. بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲ در حین جنگ‌های داخلی علیه ارتش‌های ضدانقلابی، که هزاران یهودی را قتل عام کردند، ارتش سرخ شدیدترین مجازات از جمله اعدام را برای کسانی که در پوگروم‌ها شرکت داشتند، در نظر گرفت. در درون دولت کارگری زبان «یدیش» (زبان غرب ژرمن با عناصر سمیت و سلاویک) دارای همان مرتبتی بود که دیگر زبان‌ها. یک کمیساریا برای مسایل یهودیان و یک کمیسیون در

درون حزب بلشویک هر دو با همکاری یهودیان برای جلب توده‌های یهودی به سوسیالیسم فعالیت داشتند. سال‌های نخستین انقلاب، زندگی فرهنگی یدیش و یهودیان شکوفایی بی‌نظیری تجربه کرد. سال‌های ۱۹۲۶/۱۹۲۷ نیمی از شاگردان یهودی به مدارس یدیش می‌رفتند و ده تئاتر دولتی قطعات یدیش را به نمایش می‌گذارند. در اواخر دهه ۲۰ قریب ۴۰٪ از زحمتکشان یهودی در کادر دولتی به کار اشتغال داشتند.

بدین صورت در دهه ۲۰ صهیونیست‌ها به حاشیه رانده شده بودند. اکثریت یهودیان جهان به طور روشن این آرزو را اعلام کرده بودند که مایل اند به یکی از کشورهای اروپای غربی مهاجرت کنند. و هزاران یهودی که در اروپای شرقی مانده بودند، برای زندگی بهتر مبارزه می‌کردند و در این مبارزه از همبستگی همکاران غیریهود خود برخوردار بودند. در سال ۱۹۲۷ تعداد مهاجرین به فلسطین با تعداد مهاجرین از فلسطین تقریباً در یک سطح قرار داشت و بدین صورت تمام فعالیت صهیونیست‌ها با خطر شکست مواجه گردیده بود.

دست تمنا به سوی امپریالیسم

هنگامی که صهیونیست‌ها سازوکار خود را برای تأسیس یک میهن یهود آغاز کردند، نگذاشتند وابستگی ایدئولوژیکی به فلسطین مانعی برای آنها شود. آنها عملاً در سال‌های آغازین تأسیس سازمان جهانی صهیونیستی توسط «هرزل»، مناطق مختلفی را برای سکنا در نظر گرفته بودند: اوگاندا، آنگولا، شمال آفریقا. در سال ۱۹۰۳ «هرزل» این پیشنهاد را از طرف دولت انگلیس پذیرفت که یهودیان به اوگاندا مهاجرت کنند، پیشنهادی که در بین صهیونیست‌ها بحث و گفت‌وگوی فراوانی را موجب گشت. مرگ «هرزل» در سال ۱۹۰۴ کلیه نقشه‌های مهاجرت به محلی خارج از فلسطین را به کنار گذارد. با این وجود بحث و گفت‌وگو بر سر مناطق بدیل برای استقرار یک کشور یهود، فعالیت‌های صهیونیستی را از دو جهت افشا کرد. اول این که نشان داد صهیونیسم سیاسی پروژه کشورسازی را به اشتیاق ۲۰۰۰ ساله خلق یهود برای «بازگشت» به فلسطین ترجیح می‌دهد. دوم این که صهیونیسم در اجرای نقشه‌های سکناپذیری، به قدرتهای اروپایی وابستگی دارد.

صهیونیست‌های قدیمی امید خود را مخفی نمی‌کردند که به گفته «هرزل» کشور یهود «بخشی از باروی اروپا علیه آسیا و یا طلایه‌دار تمدن علیه بربریت» خواهد بود. نگاشته‌های «هرزل» مملو از تحسین و تعریف قدرتهای بزرگ امپریالیستی در اروپا است. وی دیکتاتوری قیصر آلمان را می‌ستود: «زندگی در پناه یک آلمان قوی، بزرگ، اخلاقی، با حکومتی بسیار خوب، مصمم و بسیار خوب سازمان‌یافته مطمئناً تأثیر شفابخشی بر خصلت

ملی یهودیان خواهد داشت». ۱۹۰۲ وی به لرد «روتشیلد» که یک صهیونیست انگلیسی با بهترین روابط با محافل بلندپایه کشور انگلیس بود، نوشت: «شما (امپراتوری انگلیس) هنوز دستتان باز است. بلی، مرتبت شما برای دولت آنها بسیار والا است. بیایید نفوذ انگلیس در خاورمیانه را به کمک سکنا دادن دائمی خلق ما در نقاط کاربردی، جایی که منافع مصر و منافع هندوایرانی با هم تلاقی می‌کند، افزایش دهید». پدران صهیونیسم با ضرب و زور نوعی راسیسم ابداع کردند که هواداری از امپریالیسم می‌کرد و علیه خلق‌های آسیا و آفریقا که آنها را «عقب‌افتاده» می‌دانست بود.

ولادیمیر یابوتینسکی (Zeev)

هنگامی که کوشش برای یافتن امدادگران امپریالیستی آغاز شد، صهیونیست‌ها هیچ‌گونه ابایی نداشتند با هر

دولتی، هر قدر رذل و یا آنتی سمیت که باشد، مذاکره کنند. «هرزل» شخصاً برای مهاجرت بیش‌تر یهودیان به فلسطین با «ویچسلاو فون پله وه»، وزیر کشور تزار روس و معمار وحشتناک‌ترین پوگروم تاریخ که در سال ۱۹۰۳ در «کیشینیف» روسیه صورت گرفت، مذاکره کرد. در حین جنگ جهانی اول صهیونیست‌ها به چاپلوسی امپریالیسم انگلیس دست یازیدند، زیرا امیدوار



بودند، انگلیس پس از پیروزی بر امپراتوری عثمانی که فلسطین را کنترل می‌کرد، فلسطین را به آنها پاداش خواهد داد. آنها در سال ۱۹۱۷ با بیانیه سیاستمدار محافظه‌کار لرد «بالفور» به هدف خود رسیدند. بیانیه بالفور کمک انگلیس برای «ایجاد یک میهن ملی برای خلق یهود در فلسطین» تحت قیمومیت انگلیس را تضمین می‌کرد. این که بالفور قوانینی را هم مورد پشتیبانی قرار می‌داد که به مهاجرین یهودی در سال ۱۹۰۵ اجازه ورود به خاک انگلیس را نمی‌داد، صهیونیست‌ها را ناراحت نمی‌کرد.

بیانیه بالفور نتیجه مذاکرات انگلیس و فرانسه در مورد تقسیم امپراتوری عثمانی، پس از جنگ اول جهانی بود. ۱۹۱۵ وزیر کابینه «هربرت ساموئل» پیشنهاد کرد که انگلیس یک منطقه یهودی‌نشین زیر قیمومیت خود در فلسطین تأسیس کند. اکثر اعضای کابینه با این پیشنهاد مخالفت کردند. ساموئل نوشت: «آنچه حیرت‌انگیز است، تنها شخصی که از این طرح پشتیبانی کرد، «لوید جورج» است، شخصی که -لازم به گفتن نیست- مسایل یهودیان برایش علی‌السویه است و هیچ علاقه‌ای به گذشته و آینده آنها ندارد ولی فکر می‌کند که اگر اماکن مقدس

نصیب و یا تحت قیمومیت فرانسه خدانشناس و آگنوستیک گردد، ممکن است موجی از خشم و برآشفتگی به وجود آید. با این حال انگلیس ۲ سال بعد بیانیه بالفور را به اجرا گذارد. در معادلات انگلیس چه چیز تغییر پیدا کرده بود؟ یک نکته این که انگلیس این بیانیه را چند روز قبل از انقلاب اکتبر روسیه انتشار داد. هم انگلیس و هم صهیونیست‌ها یک کشور یهود را نوعی سد امپریالیستی در مقابل شیوع بلشویسم می‌دانستند. وینستون چرچیل که در آن زمان وزیر کابینه محافظه‌کاران بود بعدها انگیزه‌های انگلیس در مسامحه با خواست‌های صهیونیست‌ها را این طور توضیح داد: «یک کشور یهود که تحت سرپرستی تاج انگلیس قرار داشته باشد (...) از هر نظر باصرفه است و با منافع اساسی امپراتوری انگلیس هم‌خوان است». نفع تعیین‌کننده برای انگلیس این بود که نقشه‌های انقلاب روسیه لئو تروتسکی برای اجرای «پروژه دولت کمونیستی جهانی زیر سلطه یهود» را متوقف سازد. بدین صورت چرچیل خود را هم به عنوان یک صهیونیست ساعی و هم یک آنتی سمیت متعصب افشا می‌سازد.

صهیونیسم راست و چپ

در بیانیه بالفور انگلیس به صهیونیست‌ها هم قول فلسطین و هم قول منطقه ماوراء رود اردن (اردن امروزی) را می‌داد. فشار از طرف کشورهای عربی، انگلیس را در سال ۱۹۲۲ مجبور کرد که عهد خود در مورد اردن را بشکند. جنبش صهیونیستی شناخته شده به رهبری «داوید بن گوریون» و «خائیم وایزمان» این تصمیم انگلیس را پذیرفت. صهیونیست‌ها بعدها تصمیم دیگر انگلیس در مورد محدود کردن تعداد مهاجرین یهودی به فلسطین را هم پذیرفتند. این وضعیت پس از این که نویسنده لهستانی «ولادیمیر یابوتینسکی» علیه سیاست واقع‌بینانه «داوید بن گوریون» و «خائیم وایزمان» دست به اعتراض زد، جنبش صهیونیستی را به انشقاق کشید. «یابوتینسکی» بر این نظر بود که صهیونیست‌ها بایستی خواستار تحویل «هر دو سوی اردن» بوده و در مقابل محدودیت‌های ایجاد شده توسط انگلیس مقاومت کنند. سازمان جهانی صهیونیستی برای آرام کردن انظار عمومی اعراب مناطق مهاجرنشین خود در فلسطین را «منزلگاه» می‌نامید ولی «یابوتینسکی» می‌خواست که صهیونیست‌ها هدف نهایی خود یعنی استقرار یک کشور یهود در فلسطین را علناً اعلام کنند. برنامه «یابوتینسکی» به بازنگری سیاست کاربردی سازمان جهانی صهیونیستی می‌انجامید و به همین دلیل وی لقب «رویزیونیست» را برای خود و هوادارانش کسب کرد.

وی طی مقاله‌ای به نام «دیوار آهنین» در سال ۱۹۲۳ با وقاحت کامل نوشت:

«ما نمی‌توانیم برای فلسطین غرامتی بپردازیم، نه به فلسطینی‌ها و نه به اعراب. به همین دلیل هم نمی‌توانیم توقع داشته باشیم تا یک قرارداد داوطلبانه ممکن شود. حتا محدودترین سکناپذیری بایستی که علیه خواست مردم بومی منطقه صورت گیرد. به همین دلیل بایستی که این کار زیر سپر زور ادامه داده شود و تکامل یابد تا به دیوار آهنینی مبدل گردد که مردم بومی هرگز نتوانند آن را ویران کنند. سیاست ما با اعراب این است و هر نوع فرمول دیگری ریاکارانه می‌باشد.»

«یابوتینسکی» اولین تهدید بزرگ برای غلبه ایدئولوژی «صهیونیسم کارگری» در جنبش اصلی صهیونیستی بود. صهیونیسم کارگری که ریشه در جنبش «پواله سیون» در اوایل قرن ۲۰ داشت، در کلیه مؤسسات اصلی صهیونیستی و همین‌طور Yeshuv یعنی شهرک‌های یهودی‌نشین در فلسطین نقش غالب را ایفا می‌کرد. اگر «بوند» سوسیالیست‌هایی را نمایندگی می‌کرد که نسبت به ناسیونالیسم ضعف نشان می‌دادند، صهیونیسم کارگری ناسیونالیست‌هایی را نمایندگی می‌کرد که تنها سخنانشان رنگ سوسیالیستی داشت تا از این طریق هواداران احزاب واقعی سوسیالیستی را به سوی خود جلب کند.

مؤسساتی که در فلسطین قبل از تأسیس اسرائیل معرف صهیونیسم کارگری بود، «سندیکا» Histadrut (اتحادیه کارگری عمومی در کشور اسرائیل) و Kibbutzim که شبکه‌ای از شهرک‌های محلی بود که به کرات با شهرک‌های سوسیالیسم اتوپییک مقایسه می‌شد. بعد از تأسیس کشور اسرائیل هر دوی این مؤسسات باقی ماندند. بسیاری از طرفداران اسرائیل از این دو به عنوان مدرکی برای وجود نوعی «سوسیالیسم» در جنبش صهیونیستی استفاده می‌کردند. ولی این‌ها نیز بخشی از تاریخ صهیونیسم است که در آن افسانه و واقعیت در مقابل هم قرار می‌گیرند.

در ابتدای تأسیس، Histadrut (اتحادیه کارگری عمومی کشور اسرائیل) اعضای خود را مطلقاً از میان کارگران یهودی انتخاب می‌کرد. برای اولین بار در سال ۱۹۶۰ سندیکا به شهروندان عرب و فلسطینی اسرائیل رسماً اجازه داد به عضویت این تشکیلات درآیند. این تشکیلات یک سال پس از تأسیس خود دارای سهام سرمایه‌داری و یک بانک خصوصی بود. سرمایه اولیه این کار توسط ۵۰۰۰ اعضای اولیه سندیکا تهیه نشده بود، بلکه توسط مأمورین یهودی جنبش صهیونیستی بین‌المللی در اختیار اسرائیل قرار گرفته بود. به دیگر سخن، Histadrut (اتحادیه کارگری عمومی) چه در گذشته و چه حال از قبال نقش خود به مثابه کانال سرمایه‌گذاری برای

صهیونیسم جهانی زندگی می‌کند. Histadrut ستون فقرات «دولت یهود در انتظار را در کنترل جریان اصلی پروژه‌های شهرک‌سازی صهیونیستی، تولید اقتصادی و تجارت، اشتغال کارگران و تأمین Haganah (میلیشای صهیونیستی که بعدها در ارتش اسرائیل ادغام شد) یعنی دفاع را» تشکیل می‌داد. یکی از رهبران اولیه آن که بعدها وزیر دفاع اسرائیل شد، Pinas Lavon آن را به صورت زیر تشریح کرده است: «Histadrut به طور کلی یک سازمان عمومی است. این تشکیلات سندیکا نیست با این که به طور کامل با نیازهای کارگران تطابق دارد».

«کیبوز»ها هم اعضای خود را تنها از میان یهودیان برمی‌گزید. «سرزمین کیبوز» در مالکیت ملت بود که قبل از ایجاد قوانین دولتی و حقوقی اسرائیل در مالکیت «خلق یهود» تعبیر می‌شد. به همین دلیل هیچ عربی نمی‌توانست امیدوار باشد که روزی به عضویت یک کیبوز درآید. علاوه بر آن در فاز قبل از تأسیس دولت، کیبوزها به عنوان پایگاه واحدهای نظامی در پروژه شهرک‌سازی صهیونیستی محسوب می‌شد. «تأمینات کاربردی که در رابطه با پروژه سکناگزینی صهیونیستی مد نظر بود، سرنوشت مناطق بسیاری از کشور را قلم می‌زد»، زیرا بخش میلیشیا Haganah فلسطینی‌ها را از پایگاه‌های کیبوز مورد حمله قرار می‌داد.



در سال ۱۹۷۷ «مناخیم بگین» اولین نخست‌وزیر رویزیونیستی اسرائیل شد. وی اعلام می‌کرد که در گذشته تروریست بوده است. تا به نخست‌وزیری رسیدن بگین، صهیونیسم کارگری در انظار اکثر مردم معرف «صهیونیسم» به طور کلی بود. ولی صهیونیسم کارگری، یعنی صهیونیست‌های چپ و رویزیونیست‌ها، یعنی صهیونیست‌های راست تنها در ابزار مبارزه با یکدیگر اختلاف داشتند و نه در اهداف

آن. هر دو برای استقرار یک کشور خالص یهودی مبارزه می‌کردند. همانند حکام آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید، رویزیونیست‌ها مصمم بودند مردم بومی را به کار گیرند. صهیونیست‌های کارگری کوشش می‌کردند تا کارگران یهودی را جایگزین کارگران فلسطینی سازند. هر دوی آن‌ها به دنبال کسب حمایت امپریالیسم بودند، صهیونیست‌های کارگری به امپریالیسم انگلیس و رویزیونیست‌ها با ایتالیا و فاشیسم آلمانی مغازه می‌کردند.

کلنی‌سازی فلسطین

صهیونیست‌ها سعی داشتند، به خود بقبولانند که فلسطین یک سرزمین خالی از سکنه است. اما در این ولایت عثمانی از ۱۳۰۰ پیش به این طرف یک اکثریت مسلمان - عرب در کنار یهودیان و مسیحیان زندگی می‌کرد. در

سال ۱۸۸۲ فلسطین دارای جمعیتی متشکل از ۲۴ هزار یهودی و ۵۰۰ هزار عرب بود. ۱۹۲۲ یعنی تقریباً بیش از دو دهه سکناسازی صهیونیستی، این منطقه دارای تقریباً ۷۶۰ هزار نفر جمعیت بود که ۸۹٪ آن را عرب‌های فلسطینی تشکیل می‌دادند.

صهیونیست‌ها در دهه ۲۰ زمین‌های اعرابی را که در فلسطین حضور نداشتند، خریداری کردند و پایگاهی در فلسطین به دست آوردند. در دهه ۳۰ فلسطینی‌های مرفه زمین‌های خود را به صهیونیست‌ها فروختند. کسانی که این زمین‌ها را خریداری می‌کردند «راه‌گشایان» منفرد یهودی نبودند. سازمان‌های صهیونیستی مثل بنیاد ملی یهود این زمین‌ها را خریداری می‌کرد تا پایگاهی برای سکناگزینی یهودیان در این منطقه به وجود آورد. صهیونیست‌ها دهقانان فلسطینی را از سرزمین خود بیرون کردند و آن‌ها را به فقر و فلاکت افکندند و مقامات انگلیسی امتیازات ویژه‌ای در مورد دسترسی به آب و دیگر منابع مهم در اختیار صهیونیست‌ها گذاردند.

پس از سکناگیری در فلسطین، صهیونیست‌ها در مقابل چشمان مأمورین انگلیسی به ساختمان یک دولت و یک اقتصاد یهودی مجزا پرداختند. آن‌ها سیاست اقتصادی خود را «فتح کار و زمین» نامیدند که تعبیر بسیار گمراه کننده‌ای از منزوی ساختن فلسطینی‌ها در زندگی اقتصادی کشور بود. با شعار سرزمین یهودی، کار یهودی و محصول یهودی «هیستادروت»، «کیبوزها» و «موشاویم» (تعاونی‌های کشاورزی) کار و پایه‌های اقتصادی و هستی فلسطینی‌ها را ربودند و اعضای «هیستادروت» نقش گروه‌های چاقوکش را علیه فلسطینیان ایفا می‌کردند.

«اعضای "هیستادروت" در مقابل پلانتاژهای یهودیان موضع می‌گرفتند تا از به کارگیری کارگران عرب جلوگیری کنند. گروه‌های فعال به بازارها حمله می‌بردند و بنزین بر روی محصولات کشاورزی اعراب می‌ریختند و یا تخم مرغ‌هایی را که زنان یهودی از فروشندگان عرب خریداری کرده بودند، می‌شکستند.»

فلسطینی‌ها با خلع ید اجباری مبارزه می‌کردند. ۱۹۳۶ سازمان‌های فلسطینی اعتصابی سراسری در اعتراض به فقر فزاینده خود و علیه صهیونیست‌ها و ترغیب‌کننده انگلیسی آن‌ها ترتیب دادند. این اعتصابات و در جنب آن قیام‌های مسلحانه سه سال به طول انجامید تا سرانجام زیر وزنه سرکوب صهیونیستی و انگلیسی متلاشی گردید. نقش صهیونیست‌ها در قیام فلسطینی‌ها روشن می‌کند که صهیونیسم کارگری هیچ غرابتی با همبستگی کارگری نداشت. «هیستادروت» در مبارزه با اعتصابات، اعتصاب‌شکنان را سازماندهی می‌کرد. این سازمان با انگلیس‌ها همکاری می‌کرد تا اعتصاب‌کنندگان عرب در بندر «حیفا» و در بین کارگران راه‌آهن را توسط کارگران یهودی جایگزین

نماید. برای سرکوب قیام فلسطینی‌ها انگلیس‌ها حتا میلیشیای صهیونیستی را مسلح می‌ساختند. «نیروهای انگلیسی با دو هنگ، گردان هوایی، قدرت پلیس، نیروهای مرزی ترانس اردنی و ۶۰۰۰ سرباز کمکی یهودی به نسبت ۱۰ به یک به نیروهای فلسطینی تفوق داشتند». با این حال سه سال برای سرکوب این قیام لازم شد.

شدت این قیام ناشی از تهدید شدید صهیونیستی بود که برای فلسطین در دهه ۳۰ شکل گرفته بود. هزاران یهودی در حال فرار از اروپای مرکزی و غربی که انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها و دیگر کشورهای غربی آن‌ها را به کشور خود راه نداده بودند، در حرکت به سوی فلسطین بودند. مابین سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۴۵ جمعیت یهودی فلسطین از ۱۷۴ هزار به ۶۰۸ هزار نفر رشد کرد. در حالی که قبل از تأسیس کشور اسرائیل تنها یک سوم جمعیت فلسطین یهودی بود، با این وجود آن‌ها اقلیت مسلح و پر قدرتی را تشکیل می‌دادند. و با رشد بخش یهودی جمعیت، تحریکات صهیونیستی علیه فلسطینی‌ها افزایش می‌یافت.

النکبه

بدون هولوکاست تأسیس کشور اسرائیل هیچ‌گاه صورت نمی‌گرفت. صهیونیست‌ها از بین مهاجرین و هزاران بازمانده هولوکاست که خانه و کاشانه خود را در اروپا از دست داده بودند برای کشور اسرائیل سربازگیری می‌کردند. و مهم‌تر از همه

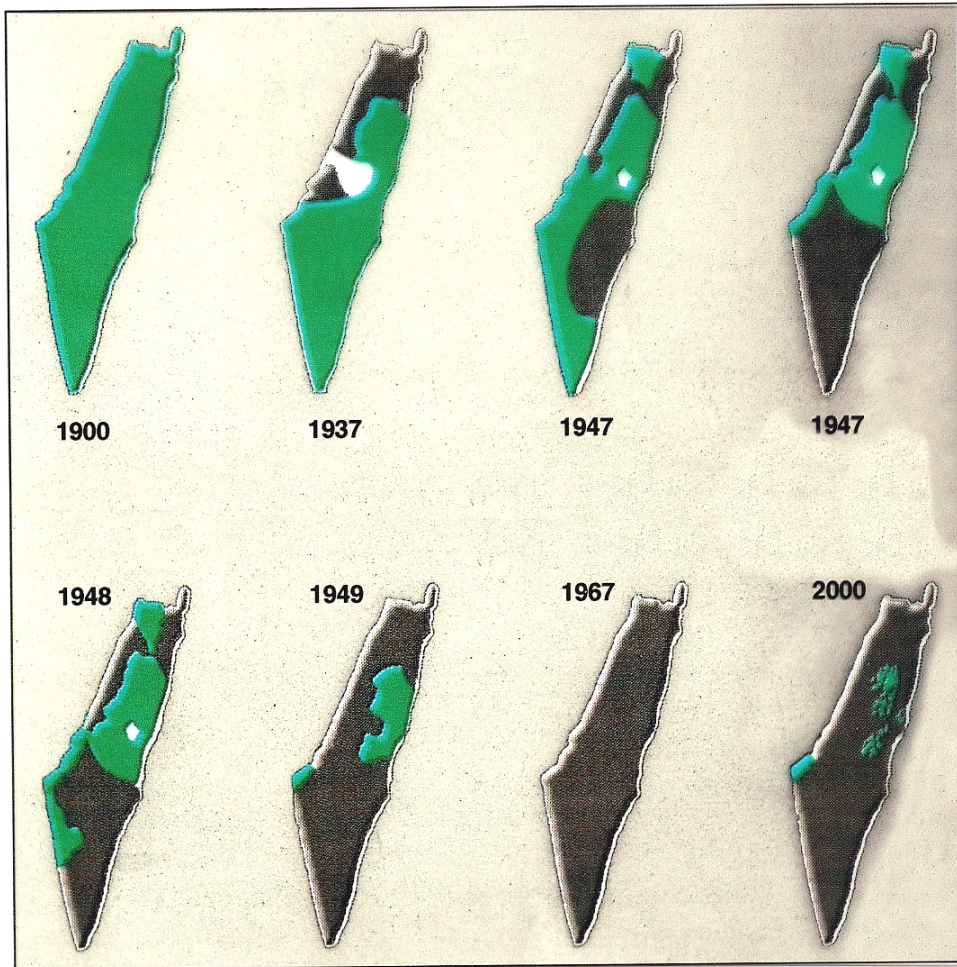


این که هولوکاست توجیه مستدلی برای ایجاد یک کشور یهود بود. و صهیونیست‌ها این طور استدلال می‌کردند که این دلیلی بر طبیعت آنتی سمیت غیریهودیان است. یهودیانی که در جوامع غیریهود زندگی می‌کنند هر آن در معرض خطر نابودی اند. در اواخر جنگ اغلب یهودیان طرفدار صهیونیسم بودند. علاوه بر آن، نابودی فیزیکی جنبش‌های یهودی آلترناتیو در درون جامعه غیریهود توسط نازی‌ها، درجه پشتیبانی یهودیان از صهیونیسم را افزایش داد. در همان هنگام که نازی‌ها طی سال‌های ۳۰ و ۴۰ با رضایت کامل با رهبران صهیونیستی مذاکره می‌کردند، هر کمونیست، سوسیالیست و یا هر مبارز یهودی دیگری را که به چنگ می‌آوردند، به قتل می‌رساندند. جنگ انگلیس را مجبور کرد تا از بخش وسیعی از امپراتوری خود، از جمله از فلسطین عقب نشیند. انگلیس وظیفه تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت فلسطین را به سازمان ملل متحد محول کرد. در نوامبر سال ۱۹۴۷ سازمان

ملل متحد در مورد طرح تقسیم فلسطین به توافق رسید. این طرح کنترل ۵۵٪ اراضی منطقه را برای صهیونیستها تضمین می‌کرد (با این که آنها تنها یک سوم جمعیت منطقه را تشکیل می‌دادند). و برای اکثریت فلسطینی ۴۵٪ سرزمین خود آنها را در اختیارشان می‌نهاد. بیت‌المقدس می‌بایستی که «یک شهر بین‌المللی» می‌شد که در آن به روی یهودی، مسیحی و مسلمان همیشه باز باشد.

رهبران صهیونیستی در ظاهر طرح سازمان ملل متحد در مورد تقسیم فلسطین را پذیرفتند ولی در خفا خود را برای اجرای ضربه نظامی و تسخیر هر چه بیش‌تر زمین آماده ساختند. «یودا ل. ماگنوس» پرزیدنت دانشگاه عبری بیت‌المقدس و طرفدار راه‌حل کشور دومیته عرب و یهود، منطق صهیونیستی سال ۱۹۴۷ را این طور تفسیر می‌کند: «اگر اصلاً مقدور باشد، تنها به کمک جنگ می‌توان یک کشور یهود را استقرار بخشید (...). با یک عرب می‌توان در مورد همه چیز سخن گفت ولی نه در مورد یک کشور یهود. این وضعیت ناشی از طبیعت آنست، زیرا که در یک کشور یهود، یهودیان بر دیگر انسان‌هایی که در این کشور می‌زیند، حکومت خواهند کرد. یابوتینسکی این را از مدت‌ها پیش می‌دانست. وی پیامبر کشور یهود بود. یابوتینسکی مورد بی‌مهری قرار گرفت، نفرین شد و سرانجام تبعید گردید ولی اکنون باید بپذیریم که تمامی جنبش صهیونیستی نظرات وی را پذیرفته است.»

همانطور که ماگنوس پیش‌بینی کرده بود، صهیونیست‌های راست و چپ به وحدت رسیدند تا کشور را به چنگ خود گیرند. آن‌ها ترور، جنگ روانی و کشتار را به کار گرفتند تا فلسطینی‌ها را به هراس افکنند. رویزیونیست‌های «ایرگون» و میلیشیای «مبارزین راه آزادی اسرائیل» که رهبرانش بعدها نخست‌وزیران اسرائیل «مناخیم بگین» و «اسحاق شامیر» شدند، طی معروف‌ترین کشتارها تمامی مردم فلسطینی دهکده «دیر یاسین» را به قتل رساندند. طبق گزارش حلال احمر در مورد این سیل خون کماندوها «مردان، زنان و کودکان را در مقابل دیواری ردیف کردند و به گلوله بستند». پس از «دیر یاسین» صهیونیست‌ها کشتارهای بعدی را نیز وعده دادند تا از این طریق مردم از جمله مردم شهرهای حیفا و یافا را به فرار و ترک خانه و آشیانه خود وادارند.



فرمانده نظامی اسرائیلی «اسحاق رابین» (که بعدها نخست‌وزیر شد) اخراج فلسطینی‌ها از شهر «لیدا» را

کنترل می‌کرد. وی واقعه را این طور تعریف می‌کند:

«جیگال آلون از بن‌گوریون پرسید که با مردم غیرنظامی چه باید کرد؟ بن‌گوریون با حرکت دست اشاره

کرد "با زور آن‌ها را بیرون کنید". "با زور بیرون کردن" خیلی خشن به نظر می‌رسد. از نظر روانشناسی این کار

یکی از سخت‌ترین اقدامات ما بود. مردم لیدا داوطلبانه بیرون نمی‌رفتند. هیچ امکانی به غیر از استفاده از زور و تیر

هوایی موجود نبود که اهالی را ۱۵ تا ۲۵ کیلومتر به نقطه‌ای هدایت کرد که به لژیون عرب برسد.»

سال‌ها تاریخ‌نویسان صهیونیستی «فاکت»‌های مشخصی را راجع به جنگ ۱۹۴۸ تبلیغ می‌کردند:

- اسرائیل کوچک در مقابل قدرت آتش بسیار بزرگ اعراب قرار داشت.
- رهبران فلسطینی فلسطینی‌ها را به ترک سرزمین‌های خود دعوت می‌کردند.
- هیچ طرح و برنامه صهیونیستی برای بیرون راندن فلسطینی‌ها وجود نداشت.
- فلسطینی‌ها تقسیم سرزمین را رد کردند و جنگ را آغاز نمودند.



امروز تحقیق مجدد در تاریخ که برپایه اسناد کاملاً سری وزارت دفاع اسرائیل صورت گرفته، کلیه این ادعاها را دروغ می‌داند. هنگامی که جنگ پایان یافت، صهیونیست‌ها ۷۷٪ خاک فلسطین، از جمله ۹۵٪ بهترین زمین‌های کشاورزی را در اشغال خود داشتند. دولت اسرائیل ۸۰٪ زمین خصوصی فلسطینی‌ها را دزدیده بود. بیش از ۷۵۰ هزار فلسطینی از خانه‌های خود که اکنون در تصرف یهودیان بود، رانده شده بودند. جامعه فلسطینی

نابود گردیده بود. به همین دلیل فلسطینی‌ها وقایع سال ۱۹۴۸ را "النکبه" (فاجعه) نام نهاده اند.

در سال ۱۹۴۹ کمیوزی مقدم اعضای «هاشومر هازایر» "سوسیالیستی" را که جهت سکناگزینی در یک دهکده فتح شده فلسطینی از آمریکا و کانادا به اسرائیل آمده بود، خوش آمد گفت. اولین اقدام این کمیوز نابود کردن مسجد دهکده بود. یک عضو «هاشومر هازایر» در دفترچه خاطرات خود نوشت: «این کار می‌بایستی انجام می‌شد. حفظ سمبل‌های یک خلق که اگر منطقی و غیراحساسی برخورد کنیم، سرسخت‌ترین دشمن ماست و ما دیگر بازگشت آنان را هیچ‌گاه اجازه نخواهیم داد، بی‌مفهوم است. اکنون آن ویرانه‌ای بیش نیست و با وجود این اکثر ما بر این عقیده اند که این‌طور بهتر است. کلبه‌های محقرانه، کثافت، اتمسفر قرن وسطایی اکنون عمدتاً از بین رفته. بولدوز بیاورید و بگذارید درخت بکاریم».

کشور اسرائیل بر پایه‌های جنگ و کشتار بنا گردید. صهیونیسم به آرزوی همیشگی خود، یعنی استقرار یک کشور یهود رسید. ولی آنچه که تاریخ صد ساله صهیونیسم سیاسی و تاریخ ۶۰ ساله کشور اسرائیل نشان می‌دهد، هیچ دلیلی برای جشن گرفتن وجود ندارد. اعضای سازمان سوسیالیستی اسرائیل که یک سازمان سوسیالیستی انقلابی است در سال ۱۹۷۲ به بهترین وجهی وضعیت را این‌طور توصیف کردند:

«صهیونیسم وعده بیداری ملی و همبستگی برادرانه داد، ولی آنچه که پدید آورد جامعه‌ای با نابرابری

فراروینده، تبعیضات نژادی و سرکوب فرهنگی بود.

صهیونیسم وعده استقلال داد، ولی آنچه به وجود آورد جامعه‌ای بود که نخست‌وزیر آن باید همواره و به طور منظم برای خلق توضیح دهد که حیات ملت اسرائیل بسته به ارسال ۵۰ تا ۱۰۰ هواپیمای شکاری فانتوم از طرف ایالات متحده آمریکا است (...)

صهیونیسم به یهودیان وعده امنیت فیزیکی داد، ولی امروز اسرائیل برای یهودیان خطرناک‌ترین محل زندگی در جهان است.

و تا وقتی که جامعه یهودی- اسرائیلی خصلت استعماری و نقش دست‌نشانده‌گی امپریالیسم خود را حفظ کند، وضع بر همین منوال باقی خواهد ماند».



روزی باز خواهیم گشت!